[آسان داک](http://www.asandoc.com/) (www.Asandoc.com)

**جهانی سازی بزرگ آینده : یک محرک برای پیشرفت؟**

در سال 1960، کره جنوبی یکی از فقیرترین کشورها در دنیا به شمار می رفت که درآمد متوسط هر فرد کمتر از کشورهای زیادی مانند آفریقا بود. این کشور در تجارت کالا و خدمات به صورت ناچیز با دیگر کشورها در دنیا فعالیت داشت و جریان سرمایه از خارج به کره جنوبی جزئی بود که سالانه کمتر از 400 میلیون دلار محاسبه شده است. امروزه، کره جنوبی یکی از شرکتهای ثروتمند است ، سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) و توسعه کلان شهر سئول یکی از مزایای این کشور است که در سطح جهانی قرار دارد. تجارت جهانی یک ویژگی کلیدی در اقتصاد کره است که بیش از یک سوم از اقتصاد خود را در صادرات صرف کرده است، جریان خالص سالیانه سرمایه خارجی به کره نوبی بیست برابر شده است و بیش از 10 میلیارد دلار تخمین زده شده است.

چه اتفاقی برای کره جنوبی رخ داد تا توانست اینگونه رشد کند ؟ جهانی سازی، افزایش اقتصاد در بازارهای جهانی.

جهانی سازی چیست؟

جهانی سازی یک درد است که اغلب به صورت نادرستی استفاده می شود و می تواند معانی زیادی داشته باشد. این کتاب بر جهانی سازی اقتصادی تمرکز کرده است، راه گشایی اقتصاد ها در جریان کالا، خدمات، سرمایه و تجارت از ملل دیگر است که بازارهای آنان را با خارج یکپارچه می کند.

جهانی سازی اشکال زیادی را به خود می گیرد. هنگامیکه یک نیویورکی به جای خرید یک کادیلاک که در آمریکا ساخته شده است، سفارش یک مرسدس آلمانی را می دهد از فواید فرآیند جهانی سازی استفاده کرده است. هنگامیکه ام جی ام یک دی وی دی فیلم اکشن را به یک نوجوان در سنگاپور می فروشد ، جهانی سازی رخ داده است. هنگامیکه یک شرکت مستقر در لند از برنامه های کامپیوتری هند در بنگلور استفاده می کند، مجددا جهانی سازی رخ داده است. تمامی مثالهای جهانی سازی شامل تجارت های بین المللی، جریان کالا (ماشین مرسدس و دی وی دی) و خدمات (برنامه نویسی کامپیوتر) می شوند. جهانی سازی تجارت در کالا و خدمات طی چهل تا پنجاه سال گذشته رشد گسترده ای داشته است و بیش از 1 تریلیون دلار در 1960 و امروزه بیش از 15 تریلیون دلار تخمین زده شده است.

جهانی سازی اقتصادی می تواند شکل های دیگری داشته باشد: حرکت سرمایه و شرکتهای مالی در خارج، این فرآیند جهانی سازی مالی نامیده می شود. هنگامیکه یک سرمایه گذار ژاپنی سهم بورس IBM آمریکا را خریداری می کند، سرمایه از ژاپن به آمریکا حرکت کرده است و خرید یک مثال از جهانی سازی مالی است. وام سیتی بانک به یک سازنده کفش مالزیایی نیز جهانی سازی مالی است. افتتاح دفتر بانک اسپانیایی در سانتیاگو، شیلی یک حرکت دیگر به سمت جهانی سازی مالی است. جهانی سازی مالی همچنین به صورت چشمگیری گسترده شده است. در سال 1975، هنگامیکه اطلاعات جمع آوری می شدند، جریان سرمایه بین المللی بیش از هشت برابر افزایش یافت و امروزه بیش از 1.4 تریلیون دلار در هر سال رسیده است.

فرآیند جهانی سازی یک نام جدید در یک سطح از کشورهایی که اخیرا بازار خود را به جریان کالایی، خدمات و سرمایه از دیگر ملل گشوده اند انتخاب کرده است که اقتصاد نوظهور بازار نامیده می شود. اقتصاد نوظهور بازار و افزایش عظیم تجارت های بین المللی و جریان سرمایه بین المللی نشان می دهد که ما به عصر جدیدی از جهانی سازی وارد شده ایم.

دوره اول جهانی سازی ، 1914-1870

دوره کنونی جهانی سازی دومین موج بزرگ جهانس سازی تجارت بین المللی و جریان های سرمایه ای است. اولین دوره از 1870 تا 1914 رخ کرد، هنگامیکه تجارت بین المللی رشد 4 درصدی سالیانه داشت و از 10 درصد خروجی جهانی (که به عنوان تولید ناخالص داخلی یا GDP) در 1870 به بالاتر از 20 درصد در 1914 افزایش یافت، در حالیکه جریان های بین المللی از رشد سالیانه 4.8 درصدی سالیانه، از 7 درصد GDP در 1870 به 20 درصد در سال 1914 افزایش یافت. جان ماینارد کینز احساس خود از این دوره را با عبارت مشهور ذیل از پیامدهای اقتصادی صلح که در سال 1919 منتشر شدهاست بیان می کند:

قسمت فوق العاده ای در پیشرفت اقتصادی بشر ، همان سالی بود که در آگوست 1914 به پایان رسید. افرادی که ساکن لندن بودند چای خود را در رختخواب با تلفن سفارش می دادند و محصولات مختلف در سراسر زمین با کیفیتی که دلخواه آنها بود درب منزل تحویل می گرفتند. آنها به راحتی می توانستند ثروت خود را در منابع طبیعی یا شرکتهای جدیدی در هر کجای دنیا بدون هیچ مشکل و دردسری سرمایه گذاری کنند و آینده خود را پر از منفعت و امنیت می دیدند.

اولین موج جهانی سازی با شکوفایی بی سابقه ای اجرا شد. رشد اقتصادی بالا بود: از 1870 تا 1914، GDP هر فرد به میزان سالیانه 1.3 درصد رشد داشت، در حالیکه از 1820 تا 1870، رشد کمتری به میزان 0.53 درصد را تجربه کرده بود.

آیا این رشد اقتصادی بالاتری باعث ایجاد زندگی بهتر برای افراد فقیر در دنیا می شود؟ اگر رشد اقتصادی در طول این سال از جهانی سازی با رشد نابربرای درآمد وابسته باشد، افراد فقیر هیچ سودی نمی برند. بنابراین، این چیزی نیست که در کشورهایی که در فرآیند جهانی سازی درگیر شده بودند دیده شود. فاصله درآمد بین ملل فقیر و ثروتمند که در بازاهای جهانی به صورت فعالی شرکت کرده بودند محدود بود (اگرچه تاثیرات کمی بر توزیع درآمد در این کشورها دیده می شد). ژاپن یک مثال فوق العاده ارائه داد. با شروع قرن هفدهم، ژاپن به طور کامل خود را از بقیه دنیا جدا کرد و فقط به یک کشتی آلمانی اجاز داد تا هر ساله در ناگاساکی لنگر بیندازد و تجارت کمی داشته باشد. هنگامی که فرمانده ماتیو پری و کشتی سیاه او به ساحل ژاپن در سال 1853 رسیدند تا ژاپن را مجبور کنند تابا آمریکا داد و ستد کند، ژاپن با بقیه کشورها نیز رابطه خود را آغاز کرد. این لرزش در جامعه ژاپن به تدریج منجر به اصلاح میجی در سال 1868 شد ، در نتیجه ژاپنی ها به طور کامل در سیستم اقتصاد جهانی درگیر شدند. در سال 1870، در شروع این دوره، ژاپن یک کشور عقب افتاده بود با درآمد متوسط کمتر از یک چهارم انگلیس بود. از 1870 تا 1913، درآمد آن 1.5 درصد در مقایسه با رشد 1.0 درصدی انگلستان افزایش یافت، بنابراین این فاصله کمتر شد. آرژانتین در این دوره رشد فوق العاده ای را تجربه کرد. از 1870، هنگامیکه درآمد هر نفر کمی بیش از 40 درصد انگلیس بود، درآمد ان 2.5 درصد در سال 1913 افزایش یافت و درآمد هر فرد در انگلیس بیش از 75 درصد رشد یافت. مثالهایی از آرژانتین و ژاپن به خوبی نشان می دهد که فقر در کشورهایی که در فرآیند جهانی سازی فعال بوده اند کاهش یافته است.

با این وجود، تمامی کشورها در این فرآیند در گیر نشدند. جهانی سازی عملکرد خوبی داشت، اما همانطور که بحران جهانی سازی نشان می دهد، برخی از کشورها قادر به کسب منفعت از جهانی سازی نبودند. به طور مثال، کشورهایی مانند هند و چین دراین این دوره به طور واقعی از صنعت جدا شدند، درآمد هر نفر در چنین از 24 درصد درآمد انگلیس در 1870 به 13 درصد در 1914 کاهش یافت. با این وجود، این افزایش در نابرابری درآمد بین جهانی شده ها و جهانی نشده ها رخ رداد، زیرا جهانی نشده ها به طور نسبتا بدی به جهانی شده ها وابسته بودند. کشورهایی که قادر به کسب منفعت از فرآیند جهانی سازی بودند، نابرابری درآمد افت داشت زیرا جهانی شده هایی که در ابتدا بسیار فقیر بودند نسبت به پیامدهای عدم توانایی یا عدم تمایل برخی از کشورها که به سیستم اقتصاد جهانی وارد می شوند.

انتهای عصر اول جهانی سازی: واژگونی بزرگ 1939-1914

دوره اول جهانی سازی با شروع جنگ جهانی اول پایان یافت. جنگ باعث قطع جریان سرمایه و تجارت بین کشورها شد و حتی بعد از تمام شدن جنگ نیز ادامه داشت. از 1914 تا 1929، سطح متوسط تجارت بین المللی از 22 درصد GDP جهانی به 16 درصد کاهش یافت و جریان های سرمایه از بین رفت و از 20 درصد به 8 درصد GDP جهانی افت کرد. در 7.929 رکود بزرگی در آمریکا شروع شد و به سرعت در بقیه دنیا گسترش یافت. انهدام اقتصادی بسیار زیاد بود. بیکاری به اوج خود و 25 درصد در آمریکا رسید و درآمد افراد متوسط در 1933 به 30 درصد کاهش یافت . بنابراین، پیامدهای رکود در همه جا بد تر می شد. فروپاشی اقتصادی در آلمان و ایتالیا، قدرت را به نازی ها و فاشیست ها انتقال دارد. سپس دنیا وارد کابوس غیر قابل تصوری شد: جنگ جهانی دوم. از 1939 تا 1945، بیش از پنجاه میلیون نفر مردند، نیمی از آنها افرادی بی گناه بودند. غیر انسانی بودن هولوکاست باعث قتل عام شش میلیون یهودی و پنج میلیون نفر از دیگر مذاهب و زمینه های نژادی در اردوگاه های کار اجباری قتل عام شدند.

فروپاشی دوره اول جهانی سازی که نام واژگونی بزرگ توسط راگورام راجان و لوگی زینگلاس انتخاب شده است، دو درس مهم ارائه کرده است: (1) جهانی سازی یک نیروی اقتصادی تغییر ناپذیر نیست که بتواند واژگون شود. 2)کابوس های سیاسی و اقتصادی این دوره به ما گوشزد می کنند که واکنش شدید در مقابل جهانی سازی می تواند خطرناک باشد.

دوره دوم جهانی سازی، 1960 تا کنون

عواقب بعدی جنگ جهانی دوم یک دوره فوق العاده بوده است. حتی بعد از اینکه جنگ تمام شد، متفقین پیروزی نشان دادند که اشتباهات در جنگ نباید تکرار شود. آنها در برتونوودز،نیوهمپشایر را در 1944 را ملاقات کردند تا یک سیستم بین المللی برای ارتقاء و رونق تجارت جهانی بعد از جنگ ایجاد کنند. آنها دو موسسه مالی بین المللی جدید (IFIs) افتتاح کردند که هر دو در واشنگتن قرار داشت و فقط یک کوچه از هم فاصله داشتند: صندوق بین المللی پول (IMF) که بر سیستم مالی بین المللی نظارت می کند و تضمین می کند تجارت بین کشورها تسهیل می شود و بانک بین المللی برای بازسازی و توسه است که به بانک جهانی مشهور است و ارائه دهنده وام های بلند مدت به اروپایی های جنگ زده و توسعه کشورها برای توسعه اقتصادی است. یک سازمان دیگر خارج از برتون وودز تا 1947 ایجاد شد که توافق کلی بر تعرفه وتجارت (GA11) داشت و در ژنوا واقع شده بود. هدف از این سازمان اجرای تجارت بین کشورها است، این سازمان در سازمان تجارت جهانی (WTO) تکامل یافته است.

این موسسات جدید برای پیشرفت جهانی سازی ایجاد شده بودند و دراین راه موفق بودند. هنگامیکه اقتصاد جهانی در انتهای سال 1950 به حالت طبیعی خود بازگشت، جهانی سازی نیز به سرعت پیشرفت کرد. از سال 1973 تا کنون، تجارت جهانی به صورت سالیانه 11 درصد پیشرفت کرده است واز 22 درصد GDP جهانی به 42 درصد افزایش یافته است. درحالیکه 7.973 جریان سرمایه بین کشورها ایجاد شده است، از 5 درصد به 21 درصد GDP جهانی افزایش یافته است، ما به طور واضح در موج دوم جهانی سازی هستیم.

آیا مشارکت کنندگان در عصر جدید جهانی سازی پیامدهای اقتصادی خوب وکاهش فقر را در ارتباط با دوره قبلی جهانی سازی تجربه کردند؟ اطلاعات جواب مثبتی را نشان می دهد. رشد اقتصاد جهانی از سال 1960 تا امروز در بالاترین سرعت در تاریخ جهانی بوده است: درآمد جهانی هر فرد در 2 درصد سالیانه افزایش یافته است. منتقدین جهانی سازی نشان می دهند که نابرابری درآمد در بین کشورها رشد کرده است و بحث می کنند که برای این دلیل جهانی سازی برای افراد فقیر مناسب نبوده است. اما آنها با دقت کافی به اطلاعات نگاه نکرده اند. نابرابری درآمد در کشورها به این دلیل رخ داد که قبل از جنگ جهانی اول، کشورهایی که در بازارهای جهانی فعال بودند بسیار سریع رشد کردند. بنابراین آنهایی که هیچ رشدی را تجربه نکردند (مانند کشورها در آفریقا)، هنوز موقعیت خود را نسبت به جهانی شده ها نمی بینند و افت واضحی را در درآمد هر فرد تجربه کرده اند. جهانی شده ها پیروز شده اند و جهانی نشده ها از دست داده اند. در سال 1960، درآمد هر فرد متوط در سومالی 10 درصد بیشتر از همتای او در کره جنوبی بود. بیش از چهل تا پنجاه سال بعد، سومالی ها افت درآمد را تجربه کردند، طوریکه درآمد هر فرد سومالیایی درحال حاضر کمتر از یک دهم کره جنوبی است: درآمد هر سومالی 33 درصد کاهش یافت، هنگامیکه درآمد کره جنوبی بیش از 1000 درصد افزایش یافت.

چیزی که ما در عصر جدید جهانی سازی می بینیم همگرایی درآمد هر فرد در بین کشورهایی است که قادر بوده اند تا فوایدی را از جهانی سازی کسب کنند. برای این مجموعه از کشورها، نابرابری درآمد کاهش یافته است، برای جهانی نشده ها این اتفاق رخ نداد. به علاوه، شواهد کمی وجود دارد که جهانی سازی نابرابری درآمد را در کشورهای درحال توسعه افزایش داده است (یک افزایش در نابرابری درآمد در کشورهای ثروتمند در سالهای اخیر رخ داده اس که ممکن است به جهانی سازی وابسته باشد). بنابراین، ما براساس جنگ جهانی اول نتیجه گیری می کنیم که: این عصر از جهانی سازی کاهش فقر را در کشورهای در حال پیشرفت داشته است که تمایل داشته اند و جهانی شده اند.

اطلاعات همچنین نشان می دهند که جهانی سازی با کاهش فقر در ارتباط بوده است. به جای نگاه کردن به نابرابری در کشورها، جاییکه تمامی کشورها برابر هستند، ما به نابرابری در جمعیت دنیا نگاه می کنیم، جاییکه هر فرد برابر است و آنگاه تصویر بسیار متفاوتی را به دست می آوریم. داستانها با موفقیت بالا در سالهای اخیر در آسیا دیده شده اند که هند و چین دو کشور پر جمعیت در دنیا هستند. هر دو کشور دیر به جهانی سازی وارد شدند و اغلب از روشهای غیر معمول برای توسعه اقتصادشان استفاده می کردند، اما پذیرش جهانی سازی بازده بسیار زیادی داشته است. رشد سریع در هند و چین بیش از یک میلیارد نفر را از فقر شدید نجات داد. هنگامیکه ما متوجه می شویم که این میلیاردها نفر، ششمین جمعیت جهانی را تشکیل می دهند، مشخص می شود که چرا تحقیق نابرابری را در انسانها محاسبه می کند و دریافته است که نابرابری درآمد در سالهای اخیر افت کرده است. داستان موفق هند و چین در کاهش فقر نه تنهادراطلاعات اقتصادی بلکه در امید به زندگی نیز منعکس شده است. در 1955، طول عمر در هند و چین به ترتیب سی و نه و چهل و یک سال بوده است، امروزه عمر آنها به شصت سال در هند و هفتاد سال در چین افزایش یافته است. این داستان های موفق به معنی کاهش وضعیت بد در قسمت هایی در دنیا مانند آفریقا نیست که فقر افزایش یافته استو طول عمر نیز به سطح پایینی به دلیل بیماری ایدز کاهش یافته است (آنهایی که در فقر هستند، به عنوان داشتن درآمد کمتر از 2 دلار به صورت روزانه تعریف می شوند که از 73 درصد از جمعیت تا بیش از 76 درصد تا به امروز افزایش یافته است، در حالیکه طول عمر از پنجاه سال در سال 1990 به کمتر از چهل سال در حال حاضر افت کرده است). وضعیت بد این کشورها به دلیل جهانی سازی نیست،بلکه به دلیل شکست در ایجاد جهانی سازی است. این مشاهدات توسط اقتصاد دان پیتر لیندرت و جفر ولیامسون بیان شده اند : هیچ پیروزی ضد جهانی برای گزارش کردن برای جهان سوم بعد از جنگ وجود ندارد.

رابطه کاهش فقر در کشورهایی که جهانی شدهاند می تواند در نتیجه علیت معکوس باشد. کشورهایی که دارای توانایی برای رشد سریع هستند می توانند فوایدی از جهانی سازی کسب کنند. شواهد و تحلیل که در آینده در این کتاب مطرح می شود ، نشان می دهد که علیت احتمالا از جهانی سازی به رشد اقتصادی بالا و سپس کاهش فقر منجر می شود.

جهانی سازی مالی در اقتصاد نوظهور بازار: جهانی سازی بزرگ آینده؟

اگرچه جهانی سازی اقتصادی راه طولانی را سپری کرده است، در یک بعد خاص تکمیل نیست. همانطور که در که در موریسآبتسفلدوکتابآلنتیلور به نام بازارهای سرمایه جهانی مستند شده است، جهانی سازی مالی به طور اولیه در کشورهای ثروتمند محدود شده است. علیرغم افزایش بزرگ جریان سرمایه بین المللی در سالهای گذشته، آنها به طور اولیه از شمال به شمال جریان داشتند که از کشورهای ثروتمند به کشورهای ثروتمند دیگر بود که در نیمکره شمالی قرار داشتند تا اینکه از شمال به جنوب که از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر انجام شود. بیشتر جریان های سرمایه بین المللی ،تبادلاتی از سرمایه بین کشورهای ثروتمند هستند و برای تنوع سازی بررسی می شوند. این جریان ها، افراد را در کشورهای ثروتمند قادر می سازند تا سرمایه بیشتری از کشورهای ثروتمند دیگر به دست آورند. سرمایه بین المللی به طور کلی به کشورهای فقیر جریان نمی یابد تا توسعه آنها را افزایش دهد. همانطور که برندهجایزهنوبلرابرتلوکاس اشاره می کند، این ویژگی از جریان سرمایه یک تناقض است: جرا جریان سرمایه از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر انجام نمی شود؟ ما میدانیم که نیروی کار در کشورهای فقیر به طور غیر قابل باوری ارزان است و ما ممکن است فکر کنیم که سرمایه به طور ویژه ای در اینجا دارای بهره وری است. فقط درباره اینکه چگونه یک شرکت با سودآوری بالا می تواند در یک کشور فقیر باشد جاییکه دستمزد در آنجا یک دهم آمریکا است. ما باید جریان های کلانی از سرمایه در کشورهای ثروتمند (جاییکه بازده سرمایه باید کمتر باشد) در کشورهای فقیر (جاییکه باید بالاتر باشد)انتظار داشته باشیم، در حالیکه یک افزایش بزرگ در میزان سرمایه که به بازارهای اقتصادی نوظهور در سالهای اخیر حرکت کرده اند وجود داشته است،سرمایه هنوز به طور اولیه از کشور ثروتمند به کشورهای دیگر جریان دارد، جاییکه بازده سرمایه مشابه است.

میزان سرمایه خصوصی که به کشورهای بازار نوظهور جریان می یابند به طور چشم گیری در سال 1990 افزایشیافتند و میزان سالیانه آن بیش از 300 میلیارد دلار تخمین زده شده است. این کمی زیاد به نظر می رسد، اما فقط یک پنجم از سرمایه بین المللی کلی از منابع خصوصی جریان می یابند ، هنگامیکه دولت به تصویر اضافه می شود، پیشرفت های اخیر هنوز نیز تعجب برانگیز هستند. کشورهای بازار نوظهور سرمایه را به کشورهای ثروتمند باز می گردانند. ایالت متحده آمریکا در حال حاضر در حال راه اندازی تجارت های بزرگی است و کمبود حساب جاری بیش از 600 میلیارد دلار است، زیر آمریکایی ها در حال خرید کالاها و خدمات بیشتری ازدیگر کشورها نسبت به فروش به دیگر کشورها هستند. این کسری ها با وام از خارجی ها و با کشورهای نوظهور بازار که به آمریکا هر ساله حدود 200 میلیارد دلار عرضه می کنند برطرف می شود. دولت چین، به طور مثال حدود 800 میلیارد دلار دارایی خارجی را جمع آوری کرده است و درحال حاضر یکی از بزرگترین مالکان سهام خزانه داری آمریکا در جهان است.

قابل توجه است که سرمایه از شمال به جنوب جریان می یابد و جریان سرمایه کمتر از عصر اول جهانی سازی در اوایل قرن نوزدهم و قرن بیستم است. تا 1914، حدود نیمی از سرمایه در آرژانتین توسط کشورهای خارجی ثروتمند به ویژه بریتانیای کبیر تامین شده است. امروزه، کمتراز یک دهم از سرمایه آرژانتین با خارجی ها تامین می شود. این تغییر در الگوی جریان سرمایه به آرژانتین محدود نشده است. در سال 1913، بیش از 25 درصد سهام جهانی در بازار خارجی به کشورهایی با درآمد کمتر از یک پنجم آمریکا برای هر فرد انتقال می یافت، تا سال 1997 این رقم حدود 5 درصد کاهش یافت.

همانطور که این ارقام نشان می دهد، جهانی سازی مالی کامل نیست. آیا سیستم های مالی در اقتصاد بازار نوظهور می توانند با بقیه دنیا یکپارچه شوند؟ آیا جهانی سازی بزرگ بعدی می تواند مالی باشد؟ اگر اینگونه باشد، آیا جهانی سازی مالی به کشورهای فقیر تر منفعت می رساند؟

منافع جهانی سازی تجارت در کالاها و خدمات یک موضوع جدال برانگیز بین اقتصاد دانان نیست. گروهی از اقتصاد دانان نشان می دهند یکی از چیزهایی که بر جهانی سازی تجارت مالی بر آن توافق دارند این است که بازاری که در جریان کالاهای خارجی و خدمات باز می شود مطلوب است (جهانی سازی تجارت در بین عموم جدال برانگیز است و اطلاعات بیشتر در بخش 8 و بخش 12 مطرح خواهند شد. جهانی سازی مالی، بازار را به جریان سرمایه خارجی می گشاید، بنابراین به طور گسترده ای در بین اقتصاد دانان جنجال برانگیزاست.

نقش مهم سیستم مالی آن در اقتصاد کشور به خوبی توسط افراد متوسط درک نمی شود. حتی بسیاری از اقتصاد دانان از حقوق بالایی که به بانک های سرمایه گذار و متخصصان مالی پرداخت می شود تعجب می کنند. بعد از همه این ها، این متخصصان مالی چه چیزی تولید می کنند؟ هیچ چیز انتزاع از کار با پرداخت های زیاد آنها به دست نمی آید.

حتی افراد دولتی با سطح بالا اهمیت این سیستم مالی را دست کم گرفته اند. جورج بوش اولین وزیر خزانه، پاول اونیل که خط مشی هایی را برای ارتباط با بازار مالی طراحی می کند ، این غفلت را در یک مصاحبه بعد از کار نشان دادند. او ارزش مشارکت کنندگان در بازارهای کنونی را کم ارزش کرد: "افرادی که از بازارهای جهانی نفع می برند محتکر هستند و هیچ گونه ارزش مفیدی ندارد. اونیل نباید اشتباه بیشتری کند.

درگیری سیستم های مالی در کار نیز در موفقیت اقتصاد و درک چیزی که برای تحقق سیستم مالی مانند مغزاقتصاد به آن نیاز داریم ضروری است: این یک مکانیزم مشارکتی است که سرمایه را به شرکتهای ساختمانی، خانه و جاده اختصاص می دهد. اگر از سرمایه استفاده صحیحی به عمل نیاید و یا جریانی نداشته باشد، اقتصاد به طور ناکارامد عمل می کند و رشد اقتصادی کاهش می یباد. حتی قوی ترین کارها نمی توانند اختصاص نادرست سرمایه را جبران کنند. سخت کار کردن به خودی خود یک کشور ثروتمند را ایجاد نمی کند، زیرا کارگران سخت کوش تا زمانیکه کار دارای سرمایه مناسبی نباشد، موثر نخواهند بود. مغز در این زمینه مهم است و به همین نحو یک سیستم مالی اثر بخش مهم تر از کار سخت در موفقیت اقتصاد به شمار می رود.

جهانی سازی مالی دارای منافع در اقتصاد بازار نوظهور است. اول، با ایجاد یک سرمایه جدید، هزینه سرمایه کاهش می یابد و بنابراین سرمایه گذاری تشویق می شود، در عوض باعث رشد می شود. دوم اینکه، هنگامیکه سرمایه خارجی و موسسات مالی مجاز هستند تا به کشور وارد شوند، اختصاص سرمایه را بهبود می بخشند. سوم، جهانی سازی سیستم مالی به بهبود وارتقاء حقوق دارایی بهتر و موسسات کمک می کند و باعث کار کردن بهتر بخش مالی داخلی در اختصاص سرمایه برای استفاده بهینه می شود. برای دستیابی به این منافع، جهانی سازی مالی باید به اندازه کافی برای ورود به سرمایه خارجی گسترده باشد و موسسات خارجی رقابت را در بازارهای مالی داخلی افزایش می دهند (اطلاعات بیشتر در فصل 2 و 3)

با وجود تمامی منافع قدرتمند، جهانی سازی لزوما یک محرک برای بهبود نیست و می تواند با مشکلاتی همراه باشد. همانطور که در بخش 4 الی 7 دیدیم، راه گشایی سیستم مالی به جریان سرمایه خارجی می تواند منجر به بحران های مالی شود که باعث ایجاد در، رنج و خشونت شده است (خشونت نژادی گسترده ای د ر اندونزی بعد از بحران 1997 رخ داد، و با وجود بحران مالی 1996 تا 1997 در آلبانی، 2500 علیت وجود داشت. به همین دلیل جهانی سازی بسیار جدال برانگیز است. جوزف استیگتیز، اقتصاد دان با جایزه نوبل در کتاب خود به نام جهانی سازی و بی محتوایی باور دارد که گشایش بازارهای مالی در اقتصاد بازار نوظهور در سرمایه خارجی منجر به فروپاشی اقتصادی شده است. حتی جاگدیش بوگاتی یک یاز اقتصاد دانان برجستهاز جهانی سازی (در کتابش با عنوان دفاع از جهانی سازی) دفاع می کند. ادعاها درباره فواید بیشمار جنبش سرمایه آزاد متقاعد کننده نیست. جورج سوروس یکی از اقتصاد دانان برجسته، در کتاب خود به نام جهانی سازی ناکارآمدی سرمایه داری جهانی را معرفی می کند.

مطالعات موردی بحران های مالی در آمریکای لاتین و آسیای شرقی در قسمت دو نشان داده شده اند که جهانی سازی مالی احتمالا باعث ایجاد بحران هی مالی در کشورهای بازار نوظهور می شود، هنگامیکه خط مشی بد در این کشورها باعث ایجاد خطرات گسترده ای می شوند که در موسات مالی رخ می دهد. متاسفانه، این خط مشی اغلب با دانشمندان تجاری و سیاسی ایجاد می شود. بنابراین، جهانی سازی مالی به طور ذاتی خوب یا بد نیست و هنگامیکه به درستی انجام شود دارای منافع عمده ای است. هنگامیکه جهانی سازی مالی با خط مشیهایی که منجر به انفجار سیستم مالی می شوند منحرف می شوند، می توانند مخرب باشند.

واژگونی بزرگ دیگر

همانطور که دید ه شد، عصر دوم جهانی سازی که در حال حاضر در آن هستیم شباهاتی با عصر اول که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رخ داده است می باشد. آیا واژگونی دیگری وجود دارد که در آن جهانی سازی اعمال شود و جهان از افت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن رنج ببرید، آیا ما دوباره دجا وو هال دیگری را تجربه می کنیم؟

متاسفانه ، جواب مثبت است. عکس العمل در مقابل جهانی سازی در آمریکای لاتین هنوز نیز بسیارقوی است. بسیاری از عوام در آمریکای لاتین جهانی از جهانی سازی روی برگردانده اند زیرا آنها در رشد اقتصادی ناامید شده بودند، هنگامیکه آنها اقتصاد خود را مخصوصا در جریان های سرمایه اقتصادی می گشایند. برخیاز کشورها (مانند مکزیک، اکوادر و آرژانتین) نیز بحران های شدیدی را تجربه کرده اند که منجر به رکود شده است. عواقب بعدی بحران در 2001 و 200، به طور مثال آرژانتین میزان بیکاری را حدود 20 درصد و همچنین کاهش درآمد را تجربه کرد.

با توجه به رکود، آرژانتین خط مشی هایی را ایجاد کرده است که مشارکت کنندگان به سختی می توانند به سیستم جهانی وارد شود. این به طور حتمی چیزی است که در عواقب بعدی رکود بزرگ 1930 رخ داده است. قبل از این دوران، آرژانتین دارای مشارکت کنندگان زیادی در جهانی سازی بود و یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیا به شمار می رفت که درآمد هر فرد بیشتر از متوسط کشورهای اروپایی بود. بدیهی است، آرژانتین یکی از مطلوب ترین مقاصد برای مهاجران بود. هنگامیکه ایتالیایی های فقیر انتخاب شده بودند تا به بوینس آیرس یا نیویورک بروند، یک سکه انداختند تا ببیینند که کدم مقصد بهتر است. موفقیت آرژانتین قبل از رکود بزرگ این حقیقت را نشان می دهد که 27 شرکت که اطلاعات آنها موجود است دارای رشد بالایی از 1870 تا 1930 بوده اند. در عواقب بعدی رکود و جنگ جهانی دوم، کشور دوباره به جهانی سازی بازگشت و اقتصاد خود را به دنیا باز گرداند. در طول پنجاه سال آینده، آرژانتین رشد اقتصادی کمی داشت و حتی به فقر نشست ، درآمد هر فرد فقط نیمی از درآمد متوسط هر فرد اروپایی بود. مقاله مشابه یاز 27 کشور که دریافته اند که آرژانتین دارای رشد از 1870 تا 1930 بوده است بر اساس رشد 1930 تا 92 دیده می شود.

به نظر می رسد که آرژانتی مجددا مسیر خود را ادامه داده است. بحران 2002-2001 خط مشی 1990 را در راه گشایی به اقتصاد آرژانتین بدون اعتبار می داند. با توجه به عکس العمل در مقابل جهانی سازی، شگفت انگیز نیست که دولت کریشنر، به خط مشی بعد از جنگ جهانی دوم باز گشته است، جوان برون خط مشی بازار ضد آزاد را ایجاد کرده است که احتمال اینکه آرژانتین به سیستم اقتصاد جهانی بازگردد را افزایش داده است. یکی از مثالهای بزرگ یک انازه گیری است که توسط دولت آرژانتین در مارس 2006 انجام شد تا صادرات گوشت را برای شش ماه محدود کند تا تامین داخلی را افزایش دهند و هزینه را کاهش دهد، بنابراین، بسیاری از 50 تولید کننده گوشت را در خارج از کشور متعجب کرد. این کشور رشد اقتصادی 50 ساله را حفظ کرده است.

عکس العمل در مقابل جهانی سازی خود را در کشورهایی مانند بولیویا و ونزوئلا نشان داده است. مدارک در مقابل بازگشایی بیشتر اقتصادی منجر به اخراج رئیس جمهور بولیویایی در سال 2003 و 2005 شد، در حالیکه رئیس جمهور ونزوئلا هوگوچاوز خط مشی هایی را در نظر گرفت که به بازار جهانی باز گردد.

فقط یک کشور در آمریکای لاتین ، شیلی به طور کامل جهانی سازی را پذیرفته است. در سال 1990 شیلی اقتصاد را به طور کامل گشود تا تجارت جهانی و جریان سرمایه را داشته باشد و بتواند رشد سریعی را تجربه کند. از 1990 تا 2003، رشد متوط در هر سال 5.6 درصد بوده است. بدیهی است.ف شیلی نام ببر لاتین را به خود اختصاص داده است تا آن را با کشورهای موفق آمریکایی مقایسه کند.

با وجود اینکه شیلی یک کشور کوچک با جمعیت 16 میلیون نفریی است، بیش از 500 میلیون نفر در آمریکای لاتین زندگی می کنند. انتخابات اخیر آمریکای لاتین تغییر زایدی را در موفقیت کاندیدها درماقبل ضد جهانی سازی ایجاد کرده است. اوو مورال به عنوان رئیس جمهور بولیویا در 2005 انتخاب شد، در حالیکه هومالا کاندیدای حزب چپ تجارت جهانی را آزاد کرده بود و در انتخابات آوریل 2006 برنده شد.

به همین نحو، افراد در کشورها ، کشورهای کمونیتیتس که اقتصاد بازار نوظهور هستند نیز درباره فواید جهانی سازی شک دارند. اروپای شرقی به زودی به اتحادیه اروپا وارد می شود، بنابراین آنها به طور اتوماتیک یک اقتصاد جهانی سازی تبدیل می شود. با این وجود، یک خطر وجود دارد که بسیاری از کشورهای دیگر که عضو اتحادیه شوروی سابق بوند جهانی سازی و آزادی اقتصادی را به طور کل رد کردند.

ملت آسیا به نظر می رسد که از حمایت جهانی سازی به دور هستند زیرا آنها رشد سریعی را تجربه کرده اند، اما عکس العمل ها در مقابل جهانی سازی نیز به آنها دسترسی خواهد داشت. آنها به راه جهانی سازی ادامه خواهند داد. عکس العمل ها در مقابل جهانس سازی خود رادر کشورهای فقیر و ثروتمند نیز نشان می دهد. طرفداران حمایت از صنایع داخلی جریان کالا را از کشورهای در حال پیشرفت به ویژه چین محدود می کنند. طرفدران حمایت از صنایع داخلی در اروپا قوی هستند.یکی از معترضین در فرانس ترس را از جهانی سازی به صورت نگرانی کارگران فرانسوی برای خوردن سس چینی تعریف کرد. تلاشهای زیادی در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا انجام شده است تا مشارکت را از کشورهای خارجی قطع کنند.

امکان بازگشت واژگونی بزرگ دیگر واقعی است . این کتاب بازگشت آنها را به جهانی سازی برای کشورهای ثروتمندو بازار نوظهور خطرناک میداند. کشورهای در حال پیشرفت باید جهانی سازی را بپذیرند تا بتوانند به ثروت بالقوه خود دسترسی داشته باشند.

چگونه کشورهای فقیر، ثروتمند می شوند؟

بیشتر افراد فکر می کنند که بهترین راه برای کشورهای فقیر برای ایجاد ثروت داشتن سلامت و تحصیل است و شگفت آور نیست که کمک های خیره ای به بهبود سلامتو آموزش و پرورش کمکمی کند. سلامت عمومی و آموزش و پرورش در رشد اقتصادی مهم است اما، افزایش جمعیت در این نواحی همیشه رشد بیشتری را ایجاد نمی کند. در سراسر این کتاب، من فقط نشان دادم که کشورهای فقیر با بهبود انگیزه برای سرمایه و تامین آن در استفاده های موثر ثروتمند می شوند و می توانند رشد اقتصادی خود را بهبود بخشند. اما این چگونه رخ می دهد.

جواب کوتاه این است که توسعه موسسات خوبی که سرمایه را به طور اثر بخش اختصاص دهند مناسب است، اما این موسسات چه هستند.

اساسی ترین مجموعه از موسسات ارتقاء رشد آنهایی هستند که حقوق را به خوبی ارتقاء می بخشند (مانند قوانی، محددودیت های دولت و عدم وجود اختلاف). اگر جایی زندگی می کندی که پایمال کردن حق دیگران در آن بسیار آسان است، نباید در آنجا سرمایه گذاری کنید. بدون این سرمایه گذاری ها، کارگران در کشور شما قادر نیستند که درآمد بیشتری داشته باشند زیرا سرمایه اثر بخشی وجود ندارد تا ماشین آلات، ساختمان ها و کامپیوترهای موثر تولید کند. فقر در اینجا بسیار شدید است.

حتی اگر سرمایه گذاری انجام شود، بسیار نا کارآمد خواهد بود. مجموعه موسسات وابسته آنهایی هسند که بهترین موقعیتهای سرمایه گذاری را پیشنهاد می کنند. این یک نقش حساتی در سیستم مالی است. این موسسات باعث ارتقاء سیستم مالیاثر بخش در قوانین مالی و تقویت قراردادهای مالی می شوند.

مشکل بسیاری از کشورهای فقیر این نیست که نمی توانند پولی برای سرمایه گذاری داشته باشند بلکه این است که سرمایه گذاری دارای بهره وری نیست.

در سال 1970، به طور مثال، بانک جهانی یک تامین مالی را به کارخانه کفش در تانزانیا داد که چهار میلیون جفت کفش را سالیانه تولید می کرد، سه چهارم این کفش ها به اروپا صادر می شدند. بنابراینف کارخانه با دیوارهای آلومینیومی و هیچ سیستم تهویه ای برای آب و هوای تانزانیا مناسب نبودو هرگز بیش از 4 درصد ظرفیت نصب شده تولید نمی شود و هرگز یک کفش تک صادر نمی شود.

ملت ها به این دلیل فقیر هستند که در مناطق زیادی بدون منفعت هستند : موسسات آنها ضعیف هستند، آنها از نظر سازمانی دارای چالش هستند. ما می توانید کشورهای فقیر را به دو نوع تقسیم کنیم. فقیر ترین روه شامل کشورهایی می شوند که حتی حق دارایی خاصی نیستند، زیرا دارای دولت درنده خویی هستند. بسیاری از کشورها در آفریقا، جاییکه درآمد متوسط هر فرد کمتر از یک بیستم درآمد آمریکایی در این گروه است. گروه دوم از کشورهای فقر دارای حقوق دارایی پایه ای هستند و از کشورهای گروه اول دارای فقر کمتری هستند. کشورهای بازار نوظهور بازار هایشان را به جریان کالا ، خدمات و سرمایه از دیگر کشورها باز می کنند ، اما هنوز موسساتی وجود ندارد که سیستم مالی آنها را حمایت کند.

واژه کم پیشرفته، در حال پیشرفت، ضعیف و بازار نوظهور اغلب به صورت تغییر پذیری استفاده می شود تا ملل بدون منفعت را نشان دهد، اما تفاوت هایی نیز بین انها وجود دارد. این کتاب مطرح می کند که ملل چگونه می توانند سیستم مالی خود را بهبود بخشند. آنها در مرحله پیشرفت هستند که امکان ایجاد سیستم مالی با عملکرد خوب وجود دارد. بسیاری از خط مشیهایی که در اینجا ارائه شده است در گروه های وسیع تری از کشورها به کار می رود و نه تنها شامل بازار نوظهور بلکه شامل سطح پایین تری از توسعه می شود که حتی حقوق دارایی پایه را ندارند. هنگامیکه من به کم پیشرفته، در حال پیشرفت یا کشورهای فقیر اشاره می کنم، به مجموعه داخلی از کشورهای بدون منفعت اشاره می کند. هنگامیکه از واژه بازار نوظهورا ستفاده می کنم به کشورهایی اشاره می کند که آماده توسعه سیستم های مالی هستند و می توانند آنها را به کشورهای ثروتمند حرکت دهند.

توسعه سازمانی (به طور دقیق به عنوان اندازه گیری حق دارایی موثر و یک سیستم مالی موثر تعریف می شود) یک کلید درتوسعه اقتصادی است. هنگامیکه موسسات خوبی در کشورهای غنی وجود دارند، شما ممکن است فکر کنید که این موسسات می توانند فقط به ملت های بدون منفعت صادر شوند تا آناه را قادر سازند تاغنی شوند. موسات خوب نیاز به یک چهارچوب بین المللی دارند که در کشورهای غنی ایجاد شدهاست و به کشورهای فقیر تر بازگردانده نمی شود. این یک درس است که افراد بسیاری در کشورهای پیشرفته دنیا آموخته اند. توسعه موسساتخوب در کشورهای پیشرفته صدها سال به طول انجامید که آنها یک شرایط بومی را رشد و اتخاذ دادند. کشورهای فقیر باید موسسات مالی خود را توسعه دهند و شهروندان در این ملت ها باید احساس کنند که مالک این موسسات یا موسسات دیگری هستند که غیر موثر یا دارای عمر کوتاه است.

همچنین مهم است که شناسیایی کنیم که موسسات در حال پیشرفت در کشورهای کمتر پیشرفته محقق شده اند. ایجاد موسسات خوب سخت است: این کار زمان زیادی به طول می انجامدو تلاش ها برای یک کشور برای برنامه ریزی، ایجاد، تجربه و پذیرش سازمان ها در مونه های سیاسی، فرهنگی و تاریخی دیده می شود. برای هر کشوری زمان زیادی طول می کشد تا حق دارای و یک سیستم مالی موثر را به دست آورد.

همچنین ایجاد موسسات خوب در کشورهای کمتر پیشرفته سخت تر است زیرا دارای محیط سیاسی هستند. نخبه گان ثروتمند و علایقخاص اغلب دارای وصله های سیاسی قابل توجهی هستند، اناه از توسعه های سیاسی که سیستم های مالی اثر بخشی و رقابت را تشویق می کند چیزهای بیشتری برای از دست دادن دارند. جهانی سازی می تواند یک نیروی مهم برای ارتقاء و بهبود موسسات بهتر باشد: آن می تواند سود و قدرت نخبه گان ثروتمند و علایق خاصی که در توسعه سازمانی ایجاد شده است را کاهش دهد و حتی می تواند آنها را تشویق کند که از اصلاحات سازمانی برای ابقاء منافعاش را به دست آورند. جهانی سازی می تواند به تولید تمایلات سیاسی برای اصالحات سازمانی کمک کند. ما این اتفاقات را در شیلی، هندف چین، سنگاپور و کره جنوبی و تایوان که رشد سریعی را کسب کرده اند دیده ایم.

جهانی سازی،ا ز نوع مالی همیشه پیامدهای خوبی را تولید نمی کند. فقط به عنوان نخبگان ثروتمند، توسعه سازمانی مورد نیاز است تا سود آن ها را افزایش دهدف آنها اغلب فرآیند جهانی سازی مالی را برای دلیل مشابهی منحرف می کنند که به همین دلیل اغلب جهانی سازی مالی کار نمی کند. چیزهایی وجود دارد که شکوفایی اولیه شکست جهانی سازی مالی را در کشورهای بازار نوظهور به ویژه در IMF یا وال استریت – مجتمع واحد خزانه داری تمرکز می کند. برای اطمینان از موسساتی مانند IMF یا واحد خزانه داری آمریا ، موسسات مالی خصوصی و دولتی در بازار سرمایه بین الملی فعال هستد و اغلب جهانی سازی مالی با طراحی ضعفیف را حایت می کنند اگرچه درهدف آنها این کار مورد نیاز نیست (اطلاعات بیشتر در بخش 5 تا 7 و 11)

کشورهای ثروتمند باید چه کند؟

چگونه کشورهای ثروتمند می توانند در این کار یاری کنند؟ کلید اصلی در اینجا انگیزه است. در حال حاضر، IMF و بانک جهانی اغلب از اعطای وام به دولت درک شورهای کمتر پیشرفته خودداری می کند و از توسعه موسسات در این کشورها امتناع می کنند. عدم توانایی گفتن کلمه نه باعث ایجاد انگیزه های بد برای ملت ها با اجرائیات بد می شود.

پول باید برای تشویق کشورهای فقیر تر به کار برده شود تا موسسات مالی خوبی را ایجاد کنند.

اگر یک دولت در یکی از این کشورها عدم تمایل به انجام این کار نداشته باشد، IMF و بانک جهانی باید جریان پول را قطع کنند. بهتر است که به کشورها اجازه دهیم تاراه غلط خود را پیدا کنند.

موسسات مالی بین المللی مانند IMF و بانک جهانی و دیگر سازمان های دولتی در کشورهای ثروتمند (مانند گروه هفت یا G7)، تمایل به اعمال نفوذ در موسسات کشورهای کم پیشرفت دارند . آنها اغلب استانداردهایی را به کشورهای کم تر پیشرفته منتقل می کنند مانند انعطاف پذیری در میزان داد و ستد ثابت یا کنترل سرمایه. این موسسات و دولت در جهان با پیشرفت کمتر مواجه هستد. اصول استاندارد اغلب کار نمی کنند و آنها دارای یک مولفه قوی هستند، زیرا بسیاری از شرایط در کشورهای کم پیشرفت تحمیل می شود و توسط خود کشورهای ثروتمند برآورده نمی شود.

موسسات مالی بین المللی و کشورهای پیشرفته می توانند به چندین راه مفید باشند. اگرچه کشورها با پیشرفت کمتر نیاز به توسعه چهارچوب سازمانی دارند تا جهانی سازی را ایجاد کنید، یک تخصص قابل توجه در موسساتی مانند IMF و بانک جهانی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. کمک فنی از این سازمان ها می تواند با ارزش باشد و بدیهی است در کره جنوبی و ترکیه نیز وجود داشت هاست که هر دوی آنها برای بحران های مالی شان کم خواسته اند. انگیزه صحیح از موسسات مالی بین المللی می تواند به تشویق اجزاء سیاسی واقتصادی در کشورهای کم پیشرفت کمک کند تا بر مواتع توسعه سازمانی خود فائق آیند.

درباره کمک مستقیم مالی چگونه است؟ آیا کمک بیشتر از جانب کشورهای ثروتمند به توسعه کشورهای فقیر کمک می کند؟ بسیاری از افراد در کشورهای خارجی به کشورهای فقیر کمک می کند. آمریکا درصدری از درآمد ملی خود را اخصتاص داده است. اگرچه کمک در شکل فنی اغلب مهم است، ویلیات ایسترلی در کتار درخواست برای رشد اشاره می کند که کمک در توسعه و پیشرفت به خوبی عمل نمی کند زیرا انگیزه صحیحی ایجاد نمی کند.

بدیهی است ، ایسترلی زامبیا را مثال می زند: 2 میلیارد دلار از کمک زومبیا از کشورهای پیشرفته و سازمان بین الملیل دریافت شدهاست و استقلال آن به سرمایه گذاری اثر بخشی منجر شده است، درآمد هر فرد بالای 20.000 دلار است، به جای آن زامبیا دراای درآمد 600 دلاری برای هر فرد است که یک سوم کمتر از درآمد در قسمت مستقل است.

فقط واگذاری پول به کشورهای فقیر به نظر به خوبی کار نمی کند، سرمایه گذاری و میزان سرمایه در یک کشور یک کلید در رشد اقتصادی نیست، زیرا اختصاص سرمایه در مکان های نادرست باعث ایجاد اقتصاد سالمی نمی شود. فقط هنگامیکه سرمایه به کاربری اثر بخشی اختصاص شده باشد، باعث منافع اقتصادی خواهد شد. به همین دلیل، توسعه یک بخش مالی اثر بخش در رشد اقتصادی ضروری است.

تنها اقدامی که به خوبی اجرا می شود تشویق کشورهای فقیر تر برای جهت گیری و توسعه بک بخش صادرات موفق است. این دیدگاه فقط اقتصاد را تشویق می کنند تا اثر بخش تر باشد و باعث بهبود توسعه مالی و سازمانی می شود. در کنار همیاری فنی و تشویق توسعه سازمانی، کشورهای پیشرفته می توانند به کاهش فقر در بقیه دنیا جلوگیری کنند و بازهایشان را به صادرات از کشورهای فقیر اخصتاص دهند و اغلب در محصولات کشاورزی به خوبی انجام نمی شود. تجارت، نه کمک باعث می شود که کشور بهتر، امن تر و از نظر اقتصادی ثابت تر کار کند.

چرا ضد جهانی سازها غلط هستند.

ضد جهانی ساز ها دارای عکس العمل کامل هستند: جهانی اسزی یک دشمن نیست. یک واحد از چپ است که برخلاف جهانی سازی قرار دارد. آنها می گویند که مراقبت افراد فقیر هستند و من مطمئنم که این کار را انجام می دهند. آنها در گفتن این که فرآیند جهانی سازی اغلب توسط نخبگان قوی منحرف می شود و ساده ترین راه حل مانند خصوصی سازی و ایجاد بازارهای آزاد اغلب به خوبی کار نمی کند. آنها حق دارند که جهانی سازی تمامی ملت های فقیر را پوشش نمی دهد. جهانی سازی در مالی و تجارت برای تضمین توسعه اقتصادی کافی نیست. اما در مقابل جهانی سازی بودن مطمئنا در مقابل افراد فقیر در کشورهای دیگر معنا می شود. کشورهای کم پیشرفته نمی توانند ثروتمند شوند مگر اینکه جهانی شوند به ویژه در قسمت مالی.

جهانی سازی مالی یک حق انتخاب نیست: آن نیاز دارد که بر جهانی سازی بزرگ بعدی تمرکز کند.

کشورهای ثروتمندی که در مقابل تجارت آزاد به نام کمک به افراد فقیر اعتراض می کنند باعث کاهش توسعه اقتصادی می شود. همانطورکه قبلا نیز ذکر شد، راه گشایی به بازاهای کالا و خدمات در کشورهای ثروتمند از کمک مالی مهم تر است و این راه گشایی می تواند ثبات مالی را بهبود بخشد.

آنهاییکه در مقابل راه گشایی به بازار قرار میگیرند، اگرچه اغلب محقق نمی شود اما در مقابل کاهش فقر در خارج و وطن قرار می گیرند.

جلوگیری از حرکت بازار در کشورهای ثروتمند ممکن است در کوتاه مدت به کارگران کمک کند. اما این کمک در کشورهای کم پیشرفت بیشتر است. اعتراضات در کشورهای پیشرفته در مقابل تجارت آزاد در نتیجه نادیده گرفتن علایق شخصی است.

این کتاب کسانی که در مقابل جهانی سازی قرار گرفته اند را به چالش می کشاند. همانطور که کوفی عنان دبیر کلی ملل متحد اشاره می کند، افت اصلی در دنیای امروز آنهایی هستند که در مقابل جهانی سازی قرار گرفته اند. آنها جهانی سازی را محدود و یا در مقابل آن قرار گرفته اند. ما در کشورهای ثروتمند و دیگران در کشورها با کشورهای کم پیشرفت باید از نظر اخلاقی قابل اعتماد باشیم تا جهانی سازی را برای بهبود کلی تمامی افراد در سراسر دنیا ایجاد کنیم.

چگونه کشورهای فقیر می توانند ثروتمند شوند: بهبود حق مالکیت و سیستم مالی

در آمریکا و بسیاری از فرهنگ های دیگر، ما آموخته ایم که کلید موفقیت کار سخت است. هنگامیکه ما به کشورهای کمتر توسعه یافته نگاه می کنیم، ما مردمی را می بینیم که برای ساعات طولانی به سختی کار می کنند. حقوق آنان پایین است و آنها فقیر باقی می مانند و کشور آنها نیز به طور کلی فقیر باقی می ماند. اگر کار سخت باعث غنی شدن یک کشور نمی شود، پس باید چه کرد؟

موسسات حقوقی یک کشور ثروتمند ایجاد می کنند. برندهجایزهنوبلداگلاسنورث موسسات را به عنوان قوانین بازی در یک جامعه یا به طور رسمی تر، محدودیتهای ایجاد شده توسط انسان تعریف می کنند که مداخلات انسانی را شکل می دهند. موسسات که در رشد اقتصادی ضروری هستند یک شرکت را قادر می سازند تا سرمایه را به روشهای موثری اختصاص دهد. این موسسات حقوق مالکیت قوی و جاودانه ، یک سیستم قانونی موثر، یک سیستم مالی ثابت و بخش مالی با قوانین داخلی ایجاد می کنند.

حقوق مالکیت قوی و سیستم قانونی موثر

یک کشور که دارای اقتصاد موفقی است دارای یک حقوق مالکیت قوی است و از سلب مالکیت فرد توسط دولت یا طرفین دیگری جلوگیری می کند. حقوق مالکیت یکی از اساسی ترین موسسات مورد نیاز برای رشد اقتصاد است. بدون آنها،افراد اشتیاق کمی برای ایجاد سرمایه گذاری ایجاد می کند زیرا نتیجه سرمایه گذاری آنها به سرعت از بین می رود. حقوق مالکیت ضعیف منجر به سرمایه گذاری کم می شود و بدون سرمایه گذاری یک اقتصاد نمی تواند رشد کند.

ساکنان کشورهای پیشرفته مانند آمریکا اغلب حقوق مالکیت را برای اعطا به دست می آورند. بنیانگذاران آمریکا و انگلیس اهمیت حقوق مالکیت را در موفقیت اقتصاد درک کردند و یک قسمت گسترده از قانون در امریکا وجود دارد که از مالکیت شخصی حمایت می کند. دولت نمی تواند فقط مالکیت شما را بگیرد، افرادی که مالکیت را سلب می کنند دستگیر می شود و افرادی که از مالکیت ما بدون اجازه استفاده می کنند در دادگاه مورد اتهام قرار میگیرند.

نقش سیستم قانونی، چرا ما نباید تمامی وکلا را بکشیم

هر کسی وکلای بد دهان را دوست دارد. جوک های سرگرم کننده از آمبولانس و پرونده های حقوقی را شنیده اید. خصومت با وکیل فقط یک پدیده در سالهای اخیر نبوده است. در نوشته شکسپیر که در اواخر قرن شانزدهم نوشته شده است، قصاب دیک می گوید که اولین کاری که انجام می دهیم این است که تمام وکلا را بکشیم؟ آیا دیک درست گفته است؟ بیشتر کارهای قانونی درباره تعقیق آمبولانس، پرونده های حقوقی بیهوده و قانون جنایی نیستند. در عوض آنها شامل نوشتن و تقویت قرارداد هستند که چگونه حقوق مالکیت تاسیس شده است. هنگامیکه شما شروع به فکر کردن درباره نقش وکلا در حمایت از حقوق مالکیت می کنید، احساس گرمی و فازی به شما دست می دهد.

یک سیستم قانونی خوب برای سرمایه گذاری انگیزه ایجاد نمی کند، بلکه حقوق مالکتی بدون تقویت نیز بی معنی است. این جایی است که وکلا به آن وراد می شوند. هنگامیکه کسی به سرزمین شما تعرض می کند و از حق مالکیت شما بدون اجازه استفاده می کند، شما به وکیل مراجعه می کنید و از او می خواهید تا او را متوقف کند. بدون وکلا، شما قادر نیستید تا از سرمایه خود حفاظت کنید و شاید تمایلی به سرمایه گذاری نداشته باشید. بدون سرمایه گذاری و یا سرمایه گذاری محدود ، رشد اقتصادی کمی وجود خواهد داشت.

سیستم قانونی انگلو ساکسون براساس قانون متداول به خدمات قانونی بیشتری نسبت به دیگر سیستم ها نیاز دارد. ایالت متحده آمریکا می خواهد که وکلای بیشتری نسبت به دیگر کشورها در دنیا داشته باشد. همچنین این یکی از ثروتمند ترین کشورها در دنیا است که با یک سیستم مالی سرمایه خود را به روشها با بهره وری بیشتری اختصاص داده است مانند بخش تکنولوژی. آیا این یک توافق است؟ یا آیا سیستم قانونی آمریکا می تواند در اقتصادش مفید باشد.

همانطور که در بخش بعدی خواهیم دید، تحقیق قبلی نشان می دهد که سیستم قانونی آنگلو ساکسون یک جمع بزرگ برای ایالت متحده آمریکا است. هنگامیکه نقش مالکیت حقوقی در ایجاد ثروت درک می شود ، ما شورع به ایجاد یک سیستم قانونی می کنیم که به وکلای وزیادی نیاز دارد و برای کاهش فقیر و منفعت کلی جامع نیاز است. ما نباید تمامی وکلا را بکشیم.

قانون و وکلا برای حمایت از حقوق مالکیت کافی نیستند.

داشتن قانون در کتاب و حمایت وکلای فراوان برای از حقوق مالکیت و تقویت قراردادها در تشویق اختصاص سرمایه به کاربری های اثر بخش کافی نیست. سیستم قانونی همچنین باید اثر بخش و صادق باشد و باید به صورت سریع و با هزینه کم عمل کند. دانگلاس بر اهمیت سیستم قانونی در رشد اقتصادی تمرکز کرده است. عدم توانایی جوامع برای توسعه اثر بخش، تقویت هزینه کم قراردادها یک منبع مهم در بخش تاریخی در جهان سوم است.

عدم کفایت، یک مجموعه خوب از قوانین و وکلای فراوان در ارتقاء رشد در عملکرد اقتصادی فقیران در فیلیپین نشان داده شده است. فیلیپین دارای سیستم قانونی براساس قانون آمریکاست اما قضاوت ان یکی از ناکارآمدترین موارد در دنیا است. در انتشارات بانک جهانی در 2005، فیلیپین به عنوان یکی از بالاترین میزان بدهی که از 50 درصد ارزش بدهی متجاوز است شناخته شده است (در آمریکاف میزان هزینه بدهی 7.5 درصد ارزش کلی است)

با توجه به هزینه بالای تقویت قرارداد، فیلیپین از رشد کمتری نسبت به کشورهای آسیایی دیگر برخوردار است. هند نیز دارای سیستم قانونی براساس انگلیسی است، اما دارای پرونده های حقوقی متفاوتی مانند حقوق مالکیت است و سالها طول می کشد تا آن رااجرا کند زیرا سیستم قضایی بیش از سه میلیون مورد در دادگاه ها بسته است و بیش از 300.000 از آنها ده ساله و بزرگتر هستند. خط هواپیمایی آلمان لوفتانزا در حال حاضر در دادگاه برزیل است

زیرا دارای طرح دعوی در دادگاه غیر قانونی است.

فساد در بسیاری از کشورهای کم توسعه یافته دیده می شود و یک مانع در اجرای موثر سیستم های حقوق مالکیت است. اگر قاضی رشوه بگیرد، حقوق مالکیت با رشوه دهندگان در خدمات قانونی از بین می رود. یک کارآفرین با ایده و سرمایه خوب نمی تواند از نخبگان قدرتمند و ثروتمند دفاع کند که از دادگاه به عنوان یک اسلحه برای رهایی و فرار از قانون استفاده کرده اند. اگر مراجع دولتی رشوه بگیرند تا کسب و کار شما را آزاد کنند، باعث می شود که ارزش الکیت شما از بین برود. فسار مانند یک سرطان در بدن اقتصاد است: زیرا باعث بیماری اقتصاد و کاهش انگیزه کارآفرینان برای سرمیه گذاری و کار سخت و کسب منفعت می شود. فساد خطرناک است زیرا باعث عدم قطعیت برای کارآفرینان می شود: آنها هرگز نمی توانند مطمئن شوند که چه وقت رشوه کافی است یا آیا مراجع به آنها باز می گردند و درخواست پول بیشتری می کنند یا خیر. تحقیقات نشان داده اند که سرمایه گذاری کم وابسته به GDP و رشد اقتصادی کمتر به افزایش فساد وابسته است.

هزینه بالای ایجاد تجارت قانونی یا خرید قانونی یکی دیگر از موانعی است که در ایجاد حقوق مالکیت در بسیاری از کشورهای توسعه یافته دیده می شود. در کشورهایی مانند آمریکاف راه گشایی یک کار قانونی یک روش اجرایی سادهاست که نیاز به تکمیل فرم و پرداخت هزینه های عادی دارد. اما همانطور که هرناردو دی سوتو در کتاب خود به نام راز سرمایه نشان داده است، ایجاد یک کسب و کار در کشورهای کمتر توسعه یافته می تواند یک کابوس باشد. تحقیقات دی سوتو نشان داده است که برای ثبت یک کارگاه کوچک با یک کارگر در رو 289 روز زمان زلازم است و هزینه کلی آن 1231 دلار است که دستمزد حداقل ماهیانه می باشد. در مقابل، تنظیم یک کار مشابه در آمریکا فقط 5 روز و 210 دلار هزینه دارد. پرو ممکن است یک مثال بی نهایت باشد اما این مشکل در کشورهای کم توسعه یافته دیده می شود. تحقیق اخیر درباره گروهی از کشورهای در حال توسعه نشان داده اند که به طور متوسط ده روش اجرایی بوروکراتیک و شصت و سه روی، با هزینه یک سوم متوسط درآمد سالیانه یک فرد برای ایجاد یک کار معمولی مورد نیاز است. نتایج این موانع نشان می دهد که افراد غنی می توانند کارهای قانونی انجام دهند و به سیستم قانونی دسترسی داشته باشند. کمبود حقوق مالکیت برای دیگران در این کشورها در توسعه شدید است.

حتی داشتن قانون مالکیت در کتابها نمی تواند انها را تضمین کند. بسیاری از دولت یا مراجع آنها در کشورهای کم توسعه یافته به راحتی یک ایده، کار یا کسب و کار را از بین می برند زیرا آنها می تواند که روبرت موگاب، رئیس جمهور زیمبابوه کشورش را فقیر کند و اراضی را به دوستانش بدهد. هنگامیه زمین بتواند از مالکت آن بدون جبران کافی اخذ شود،مالک از سرمایه گذاری در زمین و ایجاد زراعت خودداری می کند. زیمبابوه یکی از تولید کنندگان موقع محصولات زراعی است و بیش از 700.000 تن از ذرت را در سال 1990 صادر کرده است. در حال حاضر صادرات کمتر از یک بیستم این میزان است. آندرلی اسکیفلر و روبرت ویسنی واژه دست گیری را اشاره کرده اند و رفتار درنده خوی چنین دولت هایی را نشان می دهد که نام کلپتوکراسیس به انها داده اند زیرا آنها از شهروندانشان به روشهای مختلف دزدی می کنند.

کلپتوکراسیس در آفریقا متداول بوده است زیرا دوستان آنها در سال 1960 مستقل بودند. این ویژگی در اقتصاد آفریقا نشان می دهد که چرا آفریقا نوانست مناطق خود را در رشد اقتصادی حفظ کندو درآمد هر فرد کاهش یافته و فقر در کشورها افزایش یافته است. هایتی، فقیر ترین کشور در آمریکا است که از این سرنوشت رنج می برد. دووالیس ، Papa Doc and Baby Doc از 1987 تا 1986 اجرا شده است که دزدی را نشان داده است. ژانبرتراندآریستید رئیس جمهور دموکرات هایتی و نخست وزیر سابق نیز از دید مشابهی دیده شده اند. آنها روابط نزدیک خود را به باندهای خیابانی مانندارتش آدمخوار واتهامات فساد ودستکاری در انتخابات در نهایت به سرنگونی اوتوسط یک گروه شورشی در سال 2004 نشان داده اند تاریخهائیتی اعتماد به نفس را از بین برده است و دولت جدید باید حقوق مالکیت را تقویت کند و به توسعه کشور کمک کند.

حقوق مالکیت نیزوجود ندارددر صورتی که قانون تفنگ جایگزین حاکمیت قانون شود.جنگ مستمروشورش باعث کاهش حقوقمالکیت می شود زیرا به دلیلتهدید به زوراجازه می دهد تامتجاوزانبهاموال. آنها دسترسی داشته باشند. ما معمولابه هزینه هایجنگو تعدادکشته شدگان وزخمیفکر می کنم، اما هزینه های اقتصادیوحشتناکاست را در نظر نمی گیریم. از آنجا کهخطر جنگو یاشورشباعث کاهش منفعت و سرمایه گذاری می شود، به همین دلیل سرمایه گذاری رخ نمی دهد. یک دولت مستمر از رفاه، علاوه برا قوانین کلپکروا زمان زیادی را به سمت توصسف رشد افتضاح بساری از کشورهای آفریقایی صرف کرده است تا استقلال را در سال 1960 به دست آورده است.

ایجاد یک سیستم حقوق مالکیت یک تلاش سخت است. مگنا کارتا ، مدارک قرن سی ام نشان می دهد که حقوق کینگ جان حفظت شده است و این اولین قدم در توسعه کشورهای انگلو ساکسون بوده است که شامل آمریکا می شود اما از حقوق مالکیت شهروندان متوسط حمایت نکرده است.

آیا این پیچ و قوس ها و سالهای طولانی باعث شده است که حقوق مالکیت به حالت کنونی باز گردد؟

حقوق مالکیت باید در شرایط داخلی قانونی گنجاند ه شود. در کتاب رمز سرمایه، دی سو تو حقوق مالکیت برای زمین را در انگلیس نشان داده است که براساس سیستم تاسیس شده طولانی مدت بوده است و به طور آسانی در زمین های جدید آمریکای شمالی به کار گرفته نشده است. همانطور که مهاجران به سمت غرب حرکت می کردند، تحقیقات صحیح و خوبی وجود نداشته اند، بنابراین روش های اجرایی قانونی متفاوتی برای ارائه مالکیت به مهاجرانی که زمینی که در آن زندگی می کردند را بهبود بخشیدند دیده می شد. تحت قانون انگلیس، هنگامیکه افراد بر یک زمین کار و زندگی می کردند مالک آن شناخته می شدند، غیر قانونی بودن این موضوع به بهبودی که ایجاد شده بود اختصاص داده می شود حتی اگر به اشتباه بر روی زمین قرار می گرفتند. اگر این چهارچوب قانونی در آمریکا حفظ می شود، انگیزه کمی برای سرمایه گذاری و بهبود زمین با تمیز کردن زمین درختان، قراردادن نرده ها وساخت برنس انجام می شود. برای تشویق بهبود زمین، بسیاری از دوستان پذیرفتند که یک چهارچوب قانونی به نام پیش دستی ابداع کنند که به صورت غیر قانونی می تواند زمین را خرید و فروش کرد با قضاوت محلی کسی که هزینه آن را تعیین می کرد و حتی اگر مالک تمایل به جبران موارد غیر قانونی برای بهبود بر زمین زمین نبود. مثالی از دی سو تو نشان میدهد که چگونه حفاظت موثر از حقوق مالکیت در سراسر زمان قرار میگیرد. بدیهی است، این تکامل تا امروز ادامه یافته است و دادگاه تصمیم گرفت تا یک فرآیند کامپیوتری یا برنامه کامپیوتری ابداع کند تا مشخص کند که یک زمین ثبت شده است. کاربران این ایده یا فرآیند باید هزینه هایی را به مالک بپردازند. این مثال همچنین نشان می دهد که یک سیستم برای تعریف حقوق مالکیت در یک کشور ممکن است در کشور دیگری به خوبی عمل نکند. حفاظت موثر از حقوق مالکیت باید در شرایط داخلی نیز نشان داده شود.

رویکرد اخیر چین برای تعریف حقوق مالکیت نشان می دهد که تکامل چنین حقوقی تحت شرایط محلی همچنین کمتر – اتفاق می افتد....